مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و دوم، شمارهٔ پیاپی ٨٤،
بهار و تابستان ١٣٨٩، ص١٠٢-٦٧

تأثیر اوضاع سرزمین دیلم و علویان طبرستان بر ظهور آل‌بویه با تأکید بر پیش زمینه‌های اقتصادی*

دکتر علی یحیائی
محقق و پژوهشگر تاریخ ایران
Email: ryahyiee@yahoo.com
دکتر علی‌اکبر کجباف
استادیار دانشگاه اصفهان
Email: aliakbarkajbaf@yahoo.com
دکتر فریدون اللهیاری
دانشیار دانشگاه اصفهان
Email: f.allayari@ltr.ui.ac.ir

چکیده

آل‌بویه از دیلمیان سرزمین دیلم(خاص) بودند. اما چون شرایط اقتصادی این منطقه چندان مطلوب نبود، ناچار به مانند نیاکان خود و به‌واسطهٔ مهارت‌های نظامی متأثر از شرایط جغرافیایی زادگاه خود، در لباس پیاده نظام به حکومت‌های گوناگونی همچون علویان طبرستان و زیاریان (در سال‌های ٢٥٠ تا٣٢١ق) پیوستند و بخش مهمی از ساختار نظامی و سیاسی حکومت آنها را شکل دادند. این فرایند نقش مهمی در آشنایی دیلمیان با فضاهای جدیدتر داشت و در نهایت سبب شد حکومت آل بویه پی افکنده شود. تجربهٔ سال‌ها خدمت در دربار حکومت‌های پیش‌گفته به رفتار نسبتاً هوشمندانه‌تر برخی از امیران آل‌بویه با عوامل انسانی دخیل در عرصهٔ اقتصاد و استفادهٔ بهتر از توانمندی‌های طبیعی و اداری در قلمرو نسبتاً گستردهٔ آنان انجامید که در حدود پنجاه سال روبه افزایش بود. دستیابی به سرزمین‌ها و منابع جدید درآمد و مدیریت نظام کارآمد دیوان‌سالار در مناطق مرکزی و غربی ایران و عراق موجب شد ساختار اقتصادی آل‌بویه بر سه مؤلفهٔ کشاورزی، صنعت و بازرگانی استوار شود و پشتوانه دوام حکومت آنان گردد.

کلیدواژه‌ها: آل‌بویه، دیلم، دیلمیان، علویان طبرستان.

---

* . تاریخ وصول:١٣٨٨/٠٧/١٠؛ تاریخ تصویب نهایی: ١٣٨٨/١٢/١٤.

مقدمه

باسورث در آغاز مقاله‌ای درباب تشکیلات نظامی آل‌بویه، بر این باور است که تلاش‌های جسته و گریختهٔ مینورسکی هنوز نتوانسته خاورشناسان را به پژوهشی بایسته دربارهٔ آل‌بویه برانگیزد. او علت آن را تأثیرپذیری آنان از وقایع‌نامه‌هایی دانسته که نگرششان به بوییان، برجسته‌ترین‌دودمان دیلمی «در بهترین حالت خالی از شور و شوق و در بدترین حالت آشکارا محکوم کننده است» (Bosworth, 143). پژوهشگری دیگر بر این باور است که مورخان معاصر عرب بدان سبب به آل‌بویه بی‌توجه‌اند که آنان ایرانی و شیعه بوده‌اند. همو می‌نویسد، آل‌بویه در نظر محققان ایرانی تحت‌الشعاع سامانیان و صفویان قرار گرفته‌اند و پژوهشگران غرب نیز دوست دارند با پرداختن به دورهٔ پیشین (عباسیان) و سلجوقیان یا فاطمیان این حکومت را به فراموشی بسپارند(Donohue, xiiv-xiv). اما او علت این علاقه را در به فراموشی سپردن بیان نمی‌کند ولی معتقد است پژوهش‌های خوبی دربارهٔ آنان انجام شده است(Ibid). شاید بتوان علت بی‌توجهی پژوهشگران اسلامی و ایرانی را افزون برکمبود منابع و دشواریاب بودن مطالب، بیشتر در عدم آگاهی آنان از پژوهش‌های انجام یافته ازسوی خاورشناسان و نیز کوچک انگاشته شدن بی‌دلیل حکومت‌هایی از این دست در دیدهٔ این پژوهشگران در مقایسه با حکومت‌هایی همچون سلجوقیان، صفویه، و حتی ایلخانان دانست. از الزامات شکسته شدن این فضا در وهلهٔ اول گردآوری منابع اولیه(اعم از روایی و آثار باقیه) (هاخ‌مایر،۲۲۷-۲۷۳)[1] و بازخوانی آنها و سپس شناسایی و ترجمهٔ پژوهش‌های نسبتاً خوب خاورشناسان در این باره است. این مقاله با چنین رویکردی سعی برآن دارد

---

۱. کلایوس. یو. هاخ مایر در مطالعه‌ای انتقادی با تقسیم منابع تاریخی هر دوره به دو دسته منابع روایی و آثار باقیه(Überreste) نشان داده است که منابع روایی در دورهٔ مورد مطالعهٔ او (آل‌بویه) دارای ضعف‌هایی چون اشکال و انحراف در انتقال مطالب، اصالت مؤلف و جانبداری هستند؛ از این روی او بر این باور است که عمده پژوهش‌هایی که تاکنون از سوی محققانی چون هربرت بوسه و مفیض‌الله کبیر درباره این دوره انجام شده‌اند کامل نیستند، زیرا بیشتر بر اساس منابع روایی نگاشته شده‌اند. هاخ مایر معتقد است باید گزارش‌های منابع روایی به کمک آثار باقیه که خود به سه دستهٔ انتزاعی، شیئی و نوشتاری(مانند مجموعه نامه‌های باقی‌مانده از دیوان‌های رسایل) تقسیم می‌شوند، اصلاح و یا تکمیل شوند(رک. هاخ مایر، کلایوس یو، ۲۲۷- ۲۷۳).

که زمینه‌ها و سال‌های آغازین شکل‌گیری ساختار اقتصادی آل‌بویه و عوامل تأثیرگذار بر آن را بررسی کند.

دیلم، خاستگاه آل‌بویه

ریکا گیزلن در توضیح اقتصاد ساسانیان می‌نویسد، هر اقتصادی اساساً با دو مجموعه عوامل شکل می‌گیرد: عناصر طبیعی و مداخله‌های انسانی. او آب و هوا، عوارض زمین، رودها، حاصلخیزی خاک، غنی بودن قشر زیرین خاک و دسترسی به آب را در ردیف عامل‌های نخست؛ و فعالیت‌های کشاورزان، مدیران و رئیسان، روحانیون، نجیب‌زادگان، فرمانروایان و همچنین فشارهای بین‌المللی را در شمار دومین عامل جای می‌دهد و بر این باور است که ماهیت اثر متقابل میان عوامل فوق میزان پیشرفت یا پسرفت را در هر لحظه معین می‌کند (گیزلن،۱۳۸). بنابراین اولین گام در راستای تبیین ساختار اقتصادی هر حکومتی و در این‌جا حکومت آل‌بویه (۳۲۲-٤٤٧ق)، پرداختن به جغرافیای ناحیه‌ای است که بنیانگذاران آن (بویه و فرزندانش) در آن‌جا رشد یافتند، زیرا همان‌گونه که شواهدی به دست داده خواهد شد، گمان می‌رود حکومت آل بویه تا پایان کار در بسیاری از عرصه‌ها متأثر از تربیت اولیهٔ بنیانگذاران خود و همنوعان دیلمی آنان بوده است که عمده‌ترین بخش از عوامل انسانی حکومتشان را تشکیل می‌دادند. بنابراین ابتدا باید توضیح داده شود که دیلمیان چه کسانی بودند و در چه محدوده‌ای زندگی می‌کردند؛ زیرا جوانی فرزندان بویه و بسیاری از دیلمیانی که بعدها به آنان پیوستند در خدمت حکومت‌های محلی شمال ایران سپری شده بود و گام بعدی تعیین میزان تأثیر این دولت‌ها و نظام اجتماعی– اقتصادی و سیاسی آن بر اندیشه اقتصادی آل‌بویه خواهد بود.

۱. جغرافیای دیلم

نویسندگان منابع اسلامی درباره منشأ آل‌بویه / دیلمیان و محدوده منطقهٔ دیلم

اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظرها گاه سبب ابهام‌ها و حتی اشتباه‌هایی در میان پژوهشگران شده است. با شنیدن نام دیلم، منطقهٔ شمال ایران به ذهن آگاهان به جغرافیای ایران متبادر می‌شود، اما در گذشته مناطق شمالی ایران به قسمت‌های گوناگونی تقسیم می‌شده که یکی از آنها سرزمین دیلم بوده است. مشخص ساختن محدودهٔ دقیق این ناحیه، نحوهٔ تأثیر آن بر تحولات تاریخی، و نیز رفتار حاکمانی (و به ویژه آل‌بویه) که از این منطقه برخاستند و در رأس ساختار اقتصادی دولت‌های خود قرار گرفتند، روشن خواهد ساخت.

۱-۱. دیلم عام و دیلم خاص

برخی از نویسندگان که در زمان حکومت آل‌بویه می‌زیسته‌اند، با توجه به توسعهٔ قدرت آنان و سایر دیلمیان و سلطهٔ آنان بر همه شمال ایران از دو دیلم یاد کرده‌اند. مقدسی در تقسیم‌بندی مُوسّع و چهارده‌گانهٔ خود از اقلیم‌های رُبع مَسکون، شش اقلیم را در شمار اقلیم‌های عربی و هشت اقلیم را در ردیف اقلیم‌های عجمی قرار می‌دهد. از دید او دیلم از جمله اقلیم‌های عجمی است که تمامی نواحی شمال ایران (از خراسان تا آذربایجان) و نیز قومس را شامل می‌شده است(٦٨/١ و ٢/ ٥١٧- ٥٥٣). او سرزمین دیلم را سرزمین پیله و پشم و صادرات فراوان میوه، نرخ‌های مناسب و کارگران ماهر و پارچه‌های مشهور در عراق و مصر، با مردمی پاکیزه با عادات پسندیده و آبادی‌های ثروتمند و فراخ و مردانی زبردست در حدیث و اهل کارزار می‌داند. از آنجا که او بلافاصله توضیح زیر را می‌آورد و بعد به دیلم به معنای خاص آن می‌پردازد، برمی‌آید که او این تقسیم‌بندی را آگاهانه انجام داده است. او چنین می‌نویسد: «از آن‌رو آن [(شمال ایران)] را به دیلم نسبت دادم که این قوم در بخشی از آن [(دیلم خاص)] زندگی می‌کنند و پادشاهی دارند و ریشهٔ آنان از آن‌جاست و اینان امروزه بر آن و همسایگان‌شان چیره هستند و پیشوایان اسلام را نزد خود دارند، عوام و خواص ایشان را پذیرفته‌اند و من نامی که همه این سرزمین را دربرگیرد نیافته‌ام، پس همه آن را به

ایشان منسوب داشتم» (مقدسی،۵۱۷/۲–۵۱۸)؛ با این‌همه از دید پـژوهش حاضـر، نکتـه جالب توجه آن‌است که بلافاصله نوشته است: «این سرزمین [(دیلم عام)] چندان بـزرگ نیست» (همو، ۵۱۸/۲). این توصیف از چند جنبه برای پـژوهش حاضـر دارای اهمیـت است: یکی آن‌که مسکن دیلمیان در دیلم خاص دانسته شده است؛ دوم، وضع معیشـتی کل شمال ایران را که منابع اقتصادی علویان و دیلمیان از آن مایـه مـی‌گرفتـه، توصـیف کرده است؛ سوم آن‌که مردان شمال را مردان کارزار خوانده است؛ چهارم، آن را ولایتـی چندان بزرگ ندیده است؛ پنجم آن‌که سرزمین دیلم خاص را بخشی از شـمال ایـران و نه همهٔ آن دانسته است. مؤلف گمنام *حـدود العـالم* (تـألیف حـدود۳۷۲ق)، کـه او نیـز معاصر آل‌بویه است، دیلمان را یکی از چهار بخش شمال ایران در جنوب دریـای خـزر که به ترتیب از غرب به شرق عبارتند از گیلان، دیلمان، طبرستان و گرگان دانسته (۱۳) اما در مشخص کردن محدودهٔ آن، گاه به دیلم به معنی عام توجه داشته است و مرزهای آن را از خراسان تا آذربایجان و از دریای خزر تا جبال دانسته که آباد و دارای رودهـا و آب‌های روان و بازرگانان و مردمانی جنگی با سلاح‌هایی از سپر و زوبین و محصولاتی نظیر جامه‌های ابریشمین و کتان و پشم (همو،۱٤۳) است؛ همو در جای دیگر بـه دیلـم به معنای ویژه آن اشاره دارد، آن‌جا که می‌نویسد:«دیلمان ناحیت است، دیلم خاصه کـی از این ناحیت باشند میان طبرستان و جبال و گیلان و دریا خزران نهاده است...» (همـو، ۱٤۸). او سپس ویژگی‌ها و مساحت دیلم خاصه را با بخشی از گیلان در هم می‌آمیزد و می‌نویسد مساحت آن بیست در بیست و پنج فرسنگ [(حـدود نـوزده هـزار کیلـومتر)] وآباد و با خواسته و دارای مردانی همه لشکری یا کشاورز و زنان برزیگر اسـت(همـان جا).

برخی پژوهشگران در عین آن‌که توجه داشته‌اند کـه نویسـندگان معاصـر آل‌بویـه همچون مقدسی به خاطر سلطهٔ دیلمیان بر شمال ایران همهٔ این نواحی را دیلم خوانده‌اند، اما در تحلیل وضع معیشت دیلمیان دچار اشتباه شده‌اند و با توجه به آبـادانی همـهٔ

مناطق شمال ایران، حکومت آنان را بر آمده از سرزمینی کاملاً آباد دانسته و نتوانسته‌انـد تناقض میان این وضع را با واقعیت زندگی دیلمیان کـه بیشـتر بـه مـزدوری نظـامی در خدمت دیگران می‌گذشته و نیز گزارش‌هایی که در منابع دیگر دربـارۀ دیلمیـان و دیلـم خاص آمده است و برخی نمونه‌های آن در زیر می‌آید، به روشنی تحلیـل کننـد (بـرای نمونه: ترکمنی آذر،۹- ۱۰).

ابودلف در سفرنامۀ خود مردم دیلم را انسان‌هایی خرابکار و غـارتگر دانسـته کـه برای تأمین زندگی خانواده‌های خود در اطراف به چپاول مشغول بوده‌اند(٥٦). مقدسـی نیز در توصیف دیلم خاص می‌نویسد: «دیلمان، خوره‌ای اسـت کوهسـتانی [گیـل‌هـا در دشت و دیلمان در کوه‌ها زندگی می‌کنند]. شـهرهایش کوچکنـد، مـردم نـه شایسـتگی دارند و نه دانش و نه دین بلکه دولتمردانند و رجاله و حشم ایشان، با رسومی شـگفت انگیز و دیه‌های فراوان. من، جیل (گیلان) را نیز به ایشان منسـوب داشـتم، زیـرا بیشـتر مردم فرقی میان ایشان نمی‌نهند. قصبۀ آنجا بروان و از شهرهایش: لامـر، شـکیرز، تـارم، خشم. قسمت گیلان نیز شامل دولاب، بَیلَمان شهر، کهن‌رود اسـت»(۵۲۰/۲). در جـای دیگر توضیح بیش‌تری می‌دهد: «بروان قصبۀ دیلم است. نه ثروتی دارد و نه اهمیتی، نـه ظرافتی نه شرافتی، نه گردشگاهی زیبا، نه خانه‌ای مرفه، نه بازار فراخ، نه شـهری بـزرگ و نه جامعی، بلکه همه دیه‌هایی کثیف است، ولی مردمی چُست دارد و سپاهیان چالاک و یکپارچه از آن خیزد. امیر نشین آنجا شهرستان خوانده می‌شود و در آن چاهی کنـده-اند که دارایی و وسایل خویش در آن پنهان می‌دارند» (۲/ ۵۲۷–۵۲۸). او خشـم و تـارم را نیز شهرهایی کوچک برمی‌شمارد (همان جا). ابـن فنـدق (د ٥٦٥ق) کـه متـأخرتر و معاصر سلجوقیان است و در زمانی می‌زیسته که دیلمیان اقتدارشان از کف رفته بـود، و البته در تقسیم‌بندیی جزیی‌تر، در کنار ولایاتی همچون عراق، پارس، مازندران و گیلان، فقط از یک ولایت به نام دیلم (دیلم خاص) یاد کرده است (بیهقی، ***تـاریخ بیهـق***،۱۸– ۱۹) و طبیعی است که او مناطق دیگر شـمال ایـران را کـه در زمـان وی از زیـر سـلطۀ

دیلمیان درآمده بود، به نام‌های خاص خود بنامد. بنابر این ملاک پرداختن نویسندگان به این دو معنی دیلم، اقتدار دیلمیان بوده، مشخص است که این نویسندگان دیلم خاصه را خاستگاه دیلمیان می‌دانسته‌اند، اما بی‌سامانی اقتصادیِ گزارش شده از این منطقه در زمانی که حتّی دیلمیان در برخی نقاط حکومت تشکیل داده بودند بسیار معنادار است.

نکتهٔ دیگری که در همین جا و با اشاره به گفتهٔ مقدسی باید مورد توجه قرار گیرد آن است که گرچه مردم میان گیلانیان و دیلمیان فرقی نمی‌نهاده‌اند، اما برای مقدسی و بسیاری از نویسندگان آن عصر مانند مسعودی و مورخ ارمنی سدهٔ چهارم هجری، موسی کاغان کاتوواتسی، که از این دو قوم به گیلمبِک و دیلمیک یاد می‌کند (گلشنی،١٦) این تفاوت آشکار بوده است. کسروی نیز می‌نویسد: به همه ولایت جنگلی و کوهستانی که امروزه گیلان گفته می‌شود در زمان ساسانیان دیلمان یا دیلمستان می‌گفته‌اند، زیرا از دیرگاه محل سکونت دو تیرهٔ گیل و دیلم بوده که گوییا از یک ریشه‌اند. اما چون در زمان ساسانیان و اوایل اسلام تیرهٔ دیلم از هر حیث بزرگ‌تر و معروف‌تر بوده این منطقه به دیلم و دیلمستان معروف شده است(کسروی، ۱۹). مینورسکی با در نظر داشتن دیدگاه مقدسی، سکونت‌گاه دیلمیان را به صورتی واضح‌تر مشخص می‌کند: اگرچه دیلمستان، ارتفاعات جنوبی البرز را که در آن آب‌های سفیدرود و شاهرود به سمت شمال جاری است در برمی‌گیرد، اما دیلمیان «در آبریز شمالی البرز در مناطق کوهستانی بین سفیدرود و کنارهٔ چپ رودخانه چالوس (که پس از طی تقریباً ١٨٤ کیلومتر در خاور مصب سفیدرود به دریا می‌ریزد) نیز سکونت داشته‌اند و برخلاف آنها، قسمت هموار و مردابی ساحل دریا، در تصرف طایفهٔ گیل‌ها بوده که نام سرزمین گیلان مأخوذ از آن‌هاست» (مینورسکی، ١٤٧-١٤٨).

پیداست که این منطقهٔ محدود، از مواهب طبیعی یکسره بی‌بهره نبود و درآمدهایی از طریق کشاورزی یا ماهی‌گیری و هیزم‌فروشی نصیب ساکنان آن می‌شد، اما همان‌طور

که گذشت گزارش‌های منابع و پیوستن مکرر ساکنان دیلم به نظامی‌گری و تن دادن به مهاجرت، خود دلیلی بر بی‌مقداری این در آمدهاست.

برای آگاهی از تأثیر جغرافیا و وضع اجتماعی دیلمان، باز هم باید به گونه‌ای دقیق‌تر این قوم و سرزمین را شناخت. جنگاوری مردمان دیلم و گیلانیان سبب آن می‌شد تا همواره بین آنان کشمکش صورت گیرد. در *حدود العالم* آمده است: «و به همه حد گیلان و دیلمان هر روزی به دهی یک بار یا دوبار حرب کنند هر دهی با دهی دیگر و روز بود کی مردم کشته شوند به عصبیّت و آن عصبیّت میانشان همی ماند و حرب همی‌کنند تا آن‌گه کی از آن‌جا بروند به لشکری کردن یا بمیرند یا پیر شوند»(***حدود العالم***، ١٤٩). گمان می‌رود محدودیت قلمرو، افزایش جمعیت و تعصب قومی و مذهبی را بتوان از علل درگیری‌های آنان و تعصّب مورد اشارهٔ مؤلف *حدود العالم* و همچنین ناچاری آنان در پیوستن به خدمات لشکری برشمرد. این گمان را منابع دیگر تأیید می‌کنند. مقدسی می‌نویسد: بیشتر دیلمیان در برابر گیل‌های سنّی مذهب به‌تشیّع گرویده‌اند (مقدسی،٥٤٢/٢) و لهجهٔ خاص خود را پاس می‌دارند (همو،٥٤٤/٢) و به بیگانگان زن نمی‌دهند (همو،٥٤٥/٢) و مایحتاج خود را از هفته بازارهایی که هر روز در روستایی برگزار می‌شود تهیه می‌کنند (همو، ٥٤٦/٢). گمان می‌رود بیشتر این مبادله‌ها، کالا به کالا بوده است. این محدودیت زبانی و ازدواج درون طایفه‌ای، نشانگر روابط بسیار محدود و طایفه‌ای دیلمیان بود (کبیر، ١٨).

٢. دیلمیان

بنا به نوشتهٔ منابع، بویه و فرزندانش پیش از پیوستن به خدمات نظامی، در چنین منطقه‌ای و در روستایی به نام کیاکُلیش (پرتو،١١)[١] که زادگاهشان بود، سکونت داشتند.

---

١. مینورسکی می نویسد بنا به نامهٔ خانم ف. استارک، «کیاکلیش همان کیاکلیاست که دهکده‌ای در شهرستان است و قریه‌ای در ناحیهٔ سومام هم به نام بویه نامیده می‌شود»(مینورسکی،٢٥). افشین پرتو در نوشتاری کوتاه با عنوان «در جستجوی خاستگاه دیلمیان» معتقد است این سخن منابع که گفته‌اند کیاکلیش، زیستنگاه بویه و پسرانش، در جایی بوده که جنگل تا کرانهٔ دریا را پوشانده بوده با واقعیت منطقه سازگار نیست، زیرا در گیلان جایی که جنگل تا کرانهٔ دریا را پوشانده باشد وجود ندارد و در بلندای دیلمان نیز کمتر نشانی از جنگل انبوه به چشم می‌خورد. همچنین رودی پرخروش که بتوان از آن ماهی گرفت در بلندی‌ها نیست. بنابراین باید در جستجوی جایی بود که در کنار جنگل رودی باشد. او چنین استدلال می کند که چون در زبان گیلکی همواره نام دارنده پیش از دارایی است منظور از کیاکولیش باید «لیشی» باشد که از آن کیاکوه است. او می نویسد: امروزه در نزدیکی سیاهکل

چنان‌که گفته شد دیلمیان از قدیم‌ترین اقوام ایرانی بودند که نام خود را به منطقهٔ سکونت خود داده بودند و آل بویه از میان آنان برخاستند. نکتهٔ شگفتی که جا دارد در همین جا بدان اشاره شود آن است که صابی با آن‌که مفصّل‌ترین اطلاعات دربارهٔ نظام طایفه‌ای دیلمیان را به دست داده است، نسب آل‌بویه را به عرب‌ها نیز می‌رساند (صابی، ۱۲). به گمان برخی از پژوهشگران او که این کتاب را به دستور عضدالدوله، مقتدرترین حاکم بویهی، می‌نوشت باید نسب او را از طریق پادشاهان ایران به عرب‌ها هم نسبت می‌داد تا گامی در راه انتقال خلافت به آل بویه برداشته شود. اما این سبب اشتباه بسیاری از نویسندگان متأخرتر مانند نخجوانی شده که می‌نویسد: جد ایشان، بویه، به ملوک فرس می‌رسد و متصل می‌شود به یهودا پسر یعقوب نوادهٔ ابراهیم خلیل، و بویهیان دیلمی نیستند اما چون مقام ایشان در بلاد دیلم بود ایشان را دیلمی خوانند(نخجوانی،۲۱٤). صابی در ادامه چنین آورده است: آل بویه در قدیم از بنی ضَبّه به شمار می‌آمدند. آنان ابتدا به آذربایجان و سپس به کنار دریای طبرستان کوچیدند. آنان دو برادر از یک بطن بودند، یکی دیلم و یکی جیل. پس نسل هرکدام به یکی از دو برادر منسوب است. آنها بلاد را قسمت کردند و از غلات آن بهره‌مند و نیرومند شدند، زیرا این ناحیه سرزمینی بیشه‌زار و دارای درختان گوناگون و نیزار و چوب بود. آنان در طول سالیان دراز مساکن خود را توسعه دادند و مردم به آنان گرویدند و زبان آنان از عربی به فارسی بدل شد، زیرا فارسی‌زبان‌ها بیشتر بودند و در اطراف سکونت داشتند؛ اما به سبب وضع سرزمین، شجاعت در میان آنها رشد کرد و ادامه یافت(صابی،۱۲).

پژوهشگران هنوز به درستی نمی‌دانند که دیلمیان از چه زمانی در منطقهٔ دیلم سکنا گزیده‌اند، اما مسلّم است که اینان از قدیمی‌ترین ساکنان این ناحیه بوده‌اند. هم حضور آنان در ارتش‌های حکومت‌های پیش از اسلام و هم ویژگی‌هایی که برای آنان

روستایی به نام لیش در پای کاکوه در کوهپایه‌های شمالی دیلمان وجود دارد که هم جنگل تنک آن بازماندهٔ جنگل انبوه پیشین در کنار آن است و هم شیمرود که ماهی دارد از کنار آن می گذرد. بنابر این او نتیجه می‌گیرد این روستا همان زادگاه بویه است(پرتو،۱۱).

در منابع سده‌های نخستین اسلامی به‌طور ویژه و بر آمده از تأثیرات منطقهٔ زندگی آنـان دانسته شده، بیانگر این ادعاست. کوهستانی بودن منطقه علاوه بر تبدیل آنان به افـرادی چالاک، اجازهٔ استفاده از اسب را به آنان نمی‌داد، بنابراین ناچار به استفاده از سلاح‌هـای متناسب پیاده نظام بودند. چیره دستی آنان در بهره‌گیری از شمشیر و خنجر در نبردهای تن به تن در سپاه ساسانیان که سواره نظام سبک اسـلحه نداشـت و نیـروی پیـادهٔ آن از لشکریان قبیله‌ای در مقام متحد و یا مزدور تشـکیل مـی‌شـد، بسـیار مـؤثر بـود(شـاپور شهبازی، ٣٢؛ بوسه، ٢١٨) آنان بعدها ایـن ویژگـی‌هـا را حتـی در دورهٔ آل‌بویـه کـه در مناطق غیرکوهستانی ساکن شدند، حفظ کردند و «به‌عنوان پیـاده نظامـانی سرسـخت بـا استفاده از شمشیر و سپرهایی با رنگ‌های درخشان و تبرهای جنگی و کمـان و نیـزه و فراتر از همه زوبین، نیزه‌های دو شاخه برای فرو بردن در بـدن و یـا پرتـاب بـه سـوی دشمن، به نقش تاریخی خـود ادامـه دادنـد» (Bosworth, 149؛ مسـکویه٦/٣-٤). آنـان در جنگ، تنگ هم پیشروی می‌کردند و با نیزه‌های بلند خود دیواری نفوذ ناپـذیر در برابـر دیگران به‌وجود می‌آوردند. همچنین در پرتاب نیزه‌های مشتعل از ژنده جامه‌های آغشته به نفت مهارت تمام داشتند (بوسـه، ٢١٨). جنـگ و نظـامی‌گـری آن‌چنـان بـا زنـدگی دیلمیان در آمیخته بود که یکی از معانی دیلمی را در فرهنگ‌های فارسی«مرد نگهبـان و سپاهی نیزه‌دار و سپردار» نوشته‌اند (انوری، ذیل دیلمی). این زندگی، جهان بینی آنان را هم تحت تأثیر قرار می‌داد؛ چنان‌کـه از روایـت زیـر نگـرش جنگجـویی و خـدمت در پیشگاه پادشاهان و مزدوری بر می‌آید: روزی در صحرا، کـردی و زرگـری و معلمـی و دیلمی‌ای و عاشقی به هنگام تیره شدن آسمان، بر اساس وهم خویش بـه توصـیف مـاه پرداختند که از افق مشرق بر آمده بود و زر سـوده بـر زمـین ریخـت. هرکـدام چیـزی گفتند. «دیلمی گفت: با سپری زراندود ماند که در پیش پادشاهی در وقت حرکت برند» (بیهقی، ***تاریخ بیهق***،١٧٣).

جنگجویی دیلمیان و دشواری ورود به منطقه که برخی آز آن به دژ کوهستانی زادبوم دیلمیان یاد کرده‌اند (بوسه،۲۱۹)، سبب استقلال این منطقه در دوران پیش از اسلام و پس از آن شد و تا هنگامی که خود آنان به سرزمین‌های اسلامی نپیوستند نه تنها مستقل ماندند که حتی حکومت‌های مسلط بر ایران مرکزی همواره نگران تهاجمات آنان بودند و برای دفاع در برابر آنان در شرق قلمرو آنان(چالوس) و جنوب(قزوین) دژهایی مستحکم برآورده و نیروهایی در آنها اسکان داده بودند (ابن رسته، ۱۷۷؛ اصطخری، ۲۰۸؛ ***حدود العالم***،۱٤٦؛ مسعودی، ۲۷۸/٤). آنان تا نهاوند و از طرفی تا قم را نیز مورد حمله قرار می‌دادند و مردم قم از ترس یورش‌های آنان برگرد دیه‌های خود دیوار کشیده بودند (قمی،۳۳-۳٤و ۳۷). حمدالله مستوفی (۷۷۳) که شاید به پیروی از قدامهٔ بن جعفر(۱۸۱) واژهٔ قزوین را معرب کشوین به معنای مرز آسیب پذیر در برابر دیلمیان دانسته، ریشهٔ دشمنی دیلمیان و قزوینیان را به زمان شاپور دوم برمی‌گرداند. او می‌نویسد: شاپور به ساخت قزوین دستور داد، اما دیلمیان با یورش بدان هرچه را ساخته می‌شد، ویران می‌کردند. ناگزیر شاپور دستور داد آنان را به مال مشغول کنند و شهر را بسازند و چون شهر ساخته شد جمعی از لشکریان شاپور«جهت دفع شّر دیلمان در آنجا ساکن شدند و هنگامی که شاپور جنگ با دیگر دشمنان را به پایان رساند به جنگ با دیلمان آمد و تا کنار دریای خزر پیش رفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم ابقا نکرد و هر چه به غارت از آن ولایت برده بودند برخی سوزاند و برخی زیر خاک پنهان کرد، زیرا از بردن عار داشت. میان دیلمان و مقیمان از آن وقت باز خصومت افتاد» (همو،۷۷٤). در این روایت به دو صفت بی‌چیزی و سلحشوری دیلمیان اشارت رفته است.

چون دیلمیان همواره به مناطق جنوبی و شرقی سرزمین خود حمله و آنها را غارت می‌کردند، اهمیت حفظ مرزهای همجوار این سرزمین در دوران پس از اسلام در نظر حاکمان اسلامی در ردیف مرزهای عسقلان و اسکندریه، یعنی جهاد در برابر

رومیان و بربرها، قرار گرفت. بنابراین از زمان فتوح سرداران بسیار نامداری به فرماندهی مرز با دیلم فرستاده می‌شدند و چون اسکان در این مرزها با خطراتی جدّی همراه بود، احادیث زیادی دربارهٔ پاداش برای کسانی که حاضر به نبرد با دیلمیان می‌شدند از زبان پیامبر روایت گردید و گفته شد که اجر جهاد و شهادت در این مرز برابر با جهاد و شهادت در جنگ بدر است (مستوفی،۷۵۹-۷۷۵ و ٧٨٦-۷۹۳). با این همه مسلمانان هیچ‌گاه نتوانستند از این منطقه راهی به سمت شمال ایران بگشایند.

در زمان عباسیان و در اوج قدرت آنان، هارون الرشید چون از نیروی دیلمیان و گرد آمدن آن بر یحیی بن عبدالله علوی هراس داشت با صرف مالی گزاف به انواع وعده‌ها یحیی را از دیلم به بغداد کشاند و زندانی ساخت (صابی، ۸-۱۷). مردمان دیلم در نظر خلیفگانی مانند معتصم(د ۲۲۷ق) (مستوفی،٧٩٤-۷۹۵) و معتضد(د. ۲۸۹ق) (تنوخی، ٢١٦/١-۲۱۷) شرورترین، دلیرترین و نیرنگ بازترین دشمنان خلافت عباسی به‌شمار می‌رفتند. اینان بر این باور بودند که اگر به موقع با دیلمیان مبارزه نشود و آنان بر قزوین مسلط شوند، زود باشد که از زیر سریر خلفا سر برآورند. به همین سبب هارون که دیلمیان را دشمنان خدا می‌خواند، توجهی جدی به این مرز و شهر قزوین نشان داد. او با افزودن بخش‌هایی از همدان و ابهر و غیره آن را به کوره‌ای مستقل ارتقا داد و شهر و باروی آن را مرمت کرد وتوسعه داد و خراج را از مردم آن برداشت و املاک دیوان را به آنان بخشید (مستوفی،۷۷۷-۷۷۸و ۷۸۹-۷۹۰). در سال ۳۱۷ق مقتدر خلیفه عباسی (د۳۲۰ق) به یوسف بن ابی الساج فرومانروای آذربایجان که مأمور نبرد با دیلمیان بود، دستور داد عازم نبرد با قرمطیان شود. او پاسخ داد: اهمیت مرزی که اینک من بدان مشغولم از مرز با روم بیشتر و زیان خلل در آن از آنچه از قرمطیان خواهد رسید فراوان‌تر است. خلیفه و مشاورانش که این سخن را به راحت‌طلبی او تعبیر می‌کردند به اصرار او را به جنگ قرمطیان فرستادند. او شکست خورد و کشته شد. مینورسکی (١٦٢) بر این باور است که کشته شدن یوسف بن ابی الساج آغاز دوره‌ای

جدید در آذربایجان، هم‌مرز دیلم، به‌شمار می‌رود زیرا با این رویداد عرب‌ها صحنه را ترک گفتند و عناصر محلی ایرانی، کردها و دیلمیان، وارد صحنه شدند. اندکی پس از آن مناطق جنوب البرز عرصهٔ زورآزمایی داعی حسن بن قاسم و سرداران دیلمی و گیلی شد و برخی از آنان مانند مرداویج تا خوزستان را به دست آوردند. کار دیلمیان رونق یافت و در پی ضعف و کشته شدن مقتدر زمینه‌های ظهور آل‌بویه فراهم شد. همو روی کار آمدن آل‌بویه را در فاصلهٔ سلطهٔ مسلمانان عرب و ترکان سلجوقی، میان‌پرده ایرانی نامیده است(همو، ۲۱۸) به باور او این دوره تحولات عمیقی را در تاریخ ایران رقم زده و با آن که از جهات مختلف و به ویژه از نظر اقتصادی رحمت مطلق نبوده و به کشمکش‌های زمین‌داران و عدم ثبات حکومت انجامیده، اما از نظر سیاسی درهم شکنندهٔ «حقوق تجویزی فاتحان» عرب و مهلتی پیش از یورش ترکان بود (همو، ۱۵۹) و باعث شد سنّن ملی ایرانیان احیا شود. او می‌نویسد: اگر سلطهٔ ایرانیان در این فاصله نبود، صفویان در زنده کردن آن دسته از ویژگی‌های اخلاقی و فرهنگی که ایرانیان را از همسایگان متمایز ساخت با مشکلی بزرگ روبه رو می‌شدند(همو،۲۱۸). سوالی که در این جا باید بدان پاسخ داد این است که دیلمیان و آل‌بویه که در چنین منطقه‌ای بسیار بسته زندگی می‌کردند، چگونه بعدها موفق به بنیان نهادن حکومتی شدند که بیش از یک قرن دوام آورد؟ چرا دیلمیان دیگر به چنین مهمی دست نیافتند؟ به گمان نگارنده این مهم را باید در مطالعهٔ بستری سیاسی و اجتماعی جست که آل‌بویه در آن رشد یافتند و بخش مهمی از آن را روی کار آمدن علویان طبرستان فراهم ساخت.

۳. علویان طبرستان و ظهور آل بویه

از آنجا که محل رشد اولیه و قلمرو امرای آل‌بویه با همدیگر متفاوت بوده است، بنابراین ادامهٔ مقالهٔ حاضر از نظر زمانی و موضوعی به دو بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول به‌تفصیل به زمینه‌هایی پرداخته می‌شود که گمان می‌رود تحت حکومت علویان طبرستان و همچنین در پرتو شرایط جغرافیایی شکل گرفت و در آینده تا حد

زیادی بر ساختار اقتصادی آل‌بویه تأثیر نهاد؛ بخش دوم دورانی را شامل می‌شود که عملاً ساختار اقتصادی آل‌بویه روند خود را آغاز کرد، راه تکامل و سپس افول را پیمود؛ اما تکیه بر بخش اول و دوران علویان خواهد بود، زیرا تفصیل بخش دوم مجال دیگری می‌طلبد.

دیلمیان پیش از بر آمدن آل‌بویه، حکومت‌های محلی دیگری را مانند آل‌جستان شکل داده بودند که به پراکنده شدن آنان کمک کرده بود (کسروی، ۲ به بعد). اما به نظر می‌رسد سهم هیچ حکومتی در ظهور آل‌بویه و کشاندن دیلمیان به صحنه سیاسی ایران به اندازه علویان طبرستان نبود که در مشرق سرزمین دیلم بر آمدند. اول بدان دلیل که علویان طبرستان تا اندازهٔ زیادی بر نیروی نظامی دیلمیان تکیه داشتند که آل بویه نیز جزو آنان بودند. دوم آن‌که علویان طبرستان از طریق گرواندن دیلمیان به اسلام و شیعی نمودن آنان، نیروی بالقّوهٔ دیلمیان را فعال ساختند. بنابراین بایستی نظام مالی علویان طبرستان و حکومت‌های کم دوام دیگر منطقهٔ شمال ایران مانند زیاریان که آل بویه در خدمت آنان نیز بودند، تأثیرات ملموسی را بر نظام اداری و مالی آل بویه نهاده باشد. ناگفته نماند که بیشتر گزارش‌های این فصل مبتنی بر کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار خواهد بود که به‌طور ویژه مطالب بسیار مهمی دربارهٔ وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نواحی شمال ایران و همان مناطقی را دارد که علویان طبرستان بر آن حکومت راندند و حکومتشان موجب تحرک و پراکندگی بیشتر دیلمیان و ورود آنان و آل بویه به امور سیاسی مناطق مرکزی ایران شد.

تبلیغات زیدیان در خلال سدهٔ سوم هجری در شمال ایران و اوضاع نابسامان اجتماعی و اقتصادی طبرستان که از حدود سال ۲۲٤ق از سوی طاهریان اداره می‌شد، سرانجام در سال ۲۵۰ق به برآمدن حکومت علویان طبرستان انجامید که حکومتشان تا سال ۳۱٦ق دوام آورد. گسترش اولیهٔ اندیشه‌های زیدی مرهون تلاش یحیی بن عبدالله حسنی و شماری از هواداران زیدی او در رودبار گیلان و با حمایت جستان امیر

دیلمیان در اوایل عهد هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) و همچنین دیگر زیدیان به‌ویژه پیروان امام زیدی اهل مدینه یعنی محمدبن قاسم رَسّی(د۲٤٦ ق) در غرب طبرستان، رویان، کلار و چالوس بود (صابی، ۱۷؛ مادلونگ، ۱۵۲؛ بیهقی، ***لباب الانساب***،۳۳۰/۱).[۱]

گفته شد که آل‌بویه از میان دیلمیانی برخاستند که به گواهی منابع از نظر اقتصادی وضعیت معیشتی مناسبی نداشتند و به همین سبب بیشتر به‌عنوان پیاده نظام در سپاه حکومت‌های مختلف به خدمت نظامی سرگرم بودند. وجود نیروها و حکومت‌های محلی متعدد در همهٔ مناطق ایران به‌ویژه شمال و شمال غرب ایران در سدهٔ سوم، اجازه رشد حکومت‌های متمرکز را نمی‌داد. بنابراین حکومت‌هایی که بر می‌آمدند تمام تلاش خود را بدان معطوف می‌کردند تا با استفاده از همهٔ نیروهای متمایل به خود به بر طرف کردن موانع گوناگون بپردازند و دامنهٔ قلمرو خود را توسعه دهند. پیش از برآمدن علویان طبرستان در سال ۲۵۰ق شاه جستانی دیلمی این آمادگی را یافته بود. به همین دلیل بود که سعی کرد با حمایت از علویان طبرستان در مقابل دیگر حکومت‌های محلی ثبات بیشتری به جایگاه خویش ببخشد. حکومت علویان نیز چون همواره از سوی طاهریان، صفاریان، سامانیان و یا حکومت‌های محلی رقیب در معرض خطر بود به دیلمیان وابستگی بسیار پیدا کرد. گفته می‌شود هنگامی که حسن بن زید از ری به طبرستان دعوت شد تا حکومت علویان را بنیان نهد، فرستاده‌ای به سوی دیلمیان فرستاد و آنان را دعوت کرد که به وی بپیوندند. دیلمیان پذیرفتند و امیدوار بن لشکرستان، ویهان بن سهل، فالیزبان و فضل رفیقی با ششصد نیرو به خدمت او در آمدند (ابن‌اسفندیار،۲۳۰/۱). به گفتهٔ صابی بسیاری از دیلمیانِ تازه مسلمان و غازیان و مسلمانانی که در رباط‌های ثغور دیلم به سر می‌بردند با کمک به حسن‌بن‌زید، عمال طاهری را که کلار و چالوس در مرز طبرستان و دیلم به اقطاع سلطانی داشتند بیرون

---

۱. چگونگی بر آمدن علویان طبرستان و مدت حکومت و رویدادهای زمان آنها به تفصیل در منابع اولیه و پژوهش‌های مربوط بدانان آمده است و در این‌جا قصد و مجال تکرار آن را نداریم. آنچه در این‌جا بر آن تأکید می‌شود چگونگی آماده شدن بستر بر آمدن آل بویه است.

راندند. جالب آن‌که یکی ازعلل این قیام نارضایتی مردم از کارگزاران طاهری و سختگیری‌های مالی و دست اندازی آنان بر زمین‌های مردم در کلار و چالوس و در واقع مشکلی اقتصادی بود (صابی،۲۰-۱۸). گویا سه نکته بود که دیلمیان و علویان را به همکاری با یکدیگر ترغیب می‌کرد. یکی آن‌که پیوستن دیلمیان به علویان و اسلام آوردن بر دست آنان، سرزمین آنان را از زمرهٔ سرزمین‌های کفر خارج می‌ساخت (مینورسکی،١٤)؛ دوم، دشمن مشترکی به نام عباسیان و عمال طاهری داشتند؛ و سوم آن که علویان مهاجر بودند و بنابراین نیروی رزمنده‌ای با خود نداشتند. اتحاد این دو نیرو دستشان را در رسیدن به هدف‌های اقتصادی و سرزمین‌های جدید بازتر می‌کرد و در ادارهٔ دولت علوی مؤثر می‌افتاد.

حسن بن زید آمل را پایگاه اصلی خود ساخت و به گردآوری خراج پرداخت و تعداد بیشتری از مردم به ویژه از دیلمیان به او پیوستند (صابی،۲۰). از این زمان به بعد همواره دیلمیان بخش بزرگی از سپاه علویان را تشکیل می‌دادند. علویان که هدف اصلی نهضت خویش را بر طرف کردن ظلم و ستم و احیای امر به معروف و نهی از منکر و برپا کردن سنت نبوی اعلام کرده بودند به زودی به راهبردی تهاجمی روی آوردند و به مناطق دیگر طبرستان و یا بیرون این حوزه یورش بردند (ترکمنی آذر، ١٣٤). گمان می‌رود که علویان برای تأمین منابع مورد نیاز دستگاه رو به رشد اداری و سپاه برای رویارویی با دشمنان متعددشان، چاره‌ای جز تکاپو برای منابع جدید مالی نداشته‌اند؛ زیرا تداوم حکومت‌های محلی نظامی‌گرا به شدت وابسته به سرزمین‌هایی بود که می‌توانستند به قلمرو خود بیفزایند. اگر آنان به کسب منابع مالی جدید نمی‌پرداختند و راه دستیابی سپاهیان به غنایم را نمی‌گشودند با درگیری‌های درونی و فروپاشی مواجه می‌شدند. حسن بن زید در بیست سال حکومت (۲۵۰-۲۷۰ق)، همواره یا در حال دفاع از قلمرو خود و یا در حال تهاجم به سرزمین‌هایی بود که در شرق در اختیار طاهریان و سامانیان و در جنوب (ایران مرکزی و غربی) در دست

کارگزاران عباسی بود. بنابراین، سرو سامان دادن به مسایل مالی، به ویژه برای حکـومتی که بیشتر بر نیروی نظامی تکیه داشت، از همان ابتدا از اهمیـت بـالایی برخـوردار بـود. دشمنان نیز که به این نکته یعنی علاقهٔ نظامیان به دستمزد بیشتر پی بـرده بودنـد سـعی داشتند با تطمیع دیلمیان آنان را از حسن بن زید جدا کنند. سلیمان بن عبـدالله و دیگـر نیروهای طاهری که توسط علویان از گیلان رانده شده بودند از خراسان کمک خواستند و در استرآباد تجدید نیرو کردند. حسن بن زید در این هنگام درآمل بود و دیلمیان کـه از جنگ‌ها غنایمی به دست آورده بودند، روی به خانه‌هـای خـود نهـاده پراکنـده شـده بودند. حسن چون خبر یورش سلیمان بن عبدالله را شنید باز از گـیلان و دیلمـان نیـرو طلبید و با کمک آنها دوباره سلیمان را بشکست. با این همه حسن بـن زیـد در سـاری موقعیت مطلوبی نداشت، زیرا «لشکر او بعضی به کردسـتان بودنـد و دیـالم بـا دیلمـان رفته» بودند. تنها پس از مرگ وهسودان دیلمی بود که چهـار هـزار تـن از یـاران او بـه حسن پیوستند (ابن اسفندیار،۲۳٤/۱-۲۳۵). سلیمان در سال ۲۵۲ق به خورشـید پادشـاه دیلم نامه نوشت و اموالی برای او فرستاد که بالغ بر هفت هـزار دینـار زر و جامـه‌هـای بسیار بود و از او خواسته بود تا آنها را بر دیلمیان قسمت کند و از یاری حسـن دسـت کشد. کارگزار حسن‌بن زید که از این توطئه آگاه شده بود کشتی حامل اموال را گرفـت و فرستادگان طاهری و اموال را نزد حسن فرستاد. وی اموال را در میان دیلمیان تقسـیم کرد. موقعیت خورشید، ضعیف شد و«مردم را معلوم افتاد کـه کـار سـلیمان برگشـت». حسن از مامطیر به چمنو رفت و دیالمه را سوگند داد که بـه او وفـادار باشـند و ثبـات ورزند. این گونه بود که او توانست سلیمان را بشکند و به ساری براند. دیلمیان حتی در ساری او را دنبال کردند و در بازار این شهر «تاراج چیزهـایی کردنـد کـه هرگـز ندیـده بودند» (همو،۱ /۲۳۷).

از لابه لای متون بر می‌آید که علویان در وابسته کردن دیلمیان به خـود در سـال-های نخستین دچار مشکل بودند؛ زیرا دیلمیان به دنبال منـافع آنـی خـود بودنـد. بـرای

نمونه دیلمیان در سال ۲۵۳ق و به هنگامی که دریافتند از همراهی با حاکم حسن بن زید در گرگان غنیمتی نصیب آنان نمی‌شود، او را رها کردند و او ناگزیر از عقب نشینی از گرگان شد (همو،۲٤۲/۱). این حالت کمابیش تا پایان حکومت علویان ادامه یافت. حسن بن زید در همین سال و با کمک جستان بن وهسودان قلمرو خود را به ری، قزوین، ابهر و زنجان گسترش داد(همو،۱/ ۲٤۵). گمان می‌رود که این سال‌ها را باید سال‌های آغازین پراکنده شدن جدی‌تر دیلمیان در مناطق جنوبی البرز و نواحی مرکزی ایران به‌شمار آوریم. خلیفه معتز لشکری به سرداری موسی بن بغا و مفلح کبیر به جنگ حسن بن زید فرستاد. آنان در قزوین دیلمیان بسیاری را کشتند و خزانه آنها را غارت کردند و به ری آمدند. سپاه طاهری نیز درآنجا به نیروهای خلیفه پیوستند. آنان به ساری حمله بردند و کارگزار حسن بن زید را که حسن عقیقی نام داشت شکست دادند و سپس به آمل راندند. حسن بن زید ناچار به چالوس عقب نشست. نیروهای او پراکنده شدند. او به کلار رفت و از دیلم استمداد طلبید؛ اما آنها پاسخ مثبتی به او ندادند. مفلح تا سال ۲۵۵ق در آمل بود و حتی به سوی چالوس راند، اما مرگ خلیفه باعث نجات حسن شد و مردم دوباره بر وی گرد آمدند(همو، ۲٤۳/۱-۲٤۵).

ناگفته نماند سپاه دیلمی مانند هر نیروی دیگری سبب رنجش مردمان شهرنشین بود. چنان‌که در سال‌های پایانی حکومت حسن بن زید آنها تا نیشابور را دچار نا امنی کردند و هنگامی که حسن قصد گوشمالی آنان را کرد به دشمنان وی چون قارنیان و طاهریان پیوستند و آنان را به حمله به وی برانگیختند (همو ۲٤٦/۱-۲٤۹). برخی از حکام نیز که پولی نداشتند تا به دیلمیان سپاه خود بدهند، دست آنان را در غارت ولایات اطراف باز می‌نهادند(همو، ۱/ ۲٤۸).

حملهٔ یعقوب لیث صفاری به قلمرو حسن بن زید در سال ۲٦۰ق و خراج دو ساله‌ای که به عقوبت از مردم رویان گرفت، باعث شد در ولایت «از طعام و لباس هیچ با خلق نماند» (همو،۲٤٦/۱). خزانهٔ حکومت علویان زیر نظر مستقیم حاکم علوی یعنی

داعی کبیر و پس از او برادرش محمدبن زید اداره می‌شد. اگر در هنگام بیعت پـولی در اختیار نبود سپاه بر آنان گرد نمی‌آمد. هنگامی‌که محمد در سال ۲۷۰ق به جای برادر بـه حکومت رسید «مال خزانه برداشت و درهـم بیعـت طـرح کـرد و مـردم را بـه دعـوت خویش خواند تا جمله معارف از دیالم و غیره بر او جمع شدند»(همو، ۲۵۰/۱). محمـد بن زید اما در میان خاندان خود با مخالفانی روبه رو بود. یکی از آنان دامـاد حسـن بـن زید بود که قیام کرد و عده ای از بزرگان دیلمی به او گرویدند. او برای پرداخـت پـول به سپاه دست به مصادره‌ها و ظلم وستم بر مردم زد. او به سوی دیلم تاخت تا حکومت خود را استوار سازد اما از محمد شکست خورد(همو، ۲۵۰/۱–۲۵۵). ظاهراً محمـد نیـز پی برده بود که راه برون رفت از مشکلات مالی گسترش قلمرو و دست‌یابی بـه منـاطق پر درآمدتری است که راه‌های تجاری مرکز ایران از آن می‌گذشت. لـذا در سـال ۲۷۲ق به قصد تصرف ری، از گرگان به سوی دامغان و سمنان و خـوار رهسـپار شـد. وی در نزدیکی ری با سپاه خلیفه در آویخت اما شکست خورد و خراسانیان به خراسان رفتنـد. چون سپاه او پراکنده و کم تعداد شده بودند، ناچار به دیلمان فرستاد تا مدد آوردنـد. او در سال ۲۷۳ق به گرگان رفت (ابن اسفندیار،۱/ ۲۵۲). درگیری‌های محمـد بـا حاکمـان محلی همانند اسپهبد رستم، و کمک حکومـت خراسـان و رافـع بـن لیـث بـه اسـپهبد، موجب گردید محمد از ۲۷٤ تا ۲۷۷ق به دیلمان پناه برد. مصادره‌ها و ستم اسـپهبد بـود که سبب شد مردم بار دیگر محمد را فراخواننـد. او بـه کمـک دیلمیـان و جسـتان بـن وهسودان توانست حکومت را از آن خود نماید و آن‌گونه که ابن اسفندیار گزارش می-نماید محمد فقط توانست برای مدت کوتاهی از ۲۸۲ تـا ۲۸۷ق برکنـار از درگیـری بـا حکومت‌های محلی و هم‌جوار با آسودگی حکومت نماید(همو، ۲٥٤/۱–۲۵۷). در ایـن سال سامانیان به رهبری اسماعیل بن احمد سامانی و پس از آن‌کـه «دیـالم مالشـی بلیـغ یافتند» بر طبرستان مستولی شدند. اسماعیل حکومت آنجا را به پسر عموی خود داد. از این نکته که پادشاه سامانی در سال ۲۸۸ق امـلاک اشـراف طبرسـتان را کـه «سـادات و

دیگران با تصرف گرفته بودند» و نیز املاک بقیهٔ مردم را به صاحبان آنها برگرداند و هر سال به یک خراج بسنده کرد (همو، ۲۵۹/۱)، بر می‌آید که مصادرهٔ املاک اشراف و نارضایتی آنان از علویان در شکست علویان از سامانیان بی تأثیر نبوده است. از اتفاقات مهمی که در سال‌های سلطهٔ سامانیان بر طبرستان (۲۸۷-۳۰٤ق) رخ داده و در منابع به روشنی پرداخته نشده، آن است که عدهٔ زیادی از دیلمیان به دلخواه یا به اجبار به خدمت سپاه آنان در آمدند. حملات روس‌ها و ترکان که از دوران پیش از اسلام از شمال و شرق به مناطق شمالی و به ویژه طبرستان انجام می‌شد، در سال‌های ۲۵۰ تا۳۰٤ق ادامه یافت (همو،۱/ ۷۳، ۱٤۷، ۲٦۹، ۲۷٦) نیز بر اسباب ناامنی و فقر بیشتر قلمرو علویان می‌افزود.

پس از چندی تلاش‌های حسن بن علی معروف به ناصر کبیر، از یاران محمدبن زید، که بخشی از آن به ویژه در دیلم معطوف به گرواندن دیلمیان به اسلام (مسعودی،٤/ ۲۷۸) و نیز حذف رسوم ستمکارانهٔ مالی وهسودان بر دیالمه بود(الناطق بالحق، ۸۸-۸۹) در سال ۳۰۱ق به ثمر نشست و حکومت علویان برای چندی دوباره احیا شد که با وجود مشکلات فراوان و رقابت‌های خانوادگی تا سال ۳۱٦ق به عنوان قدرتی قابل توجه دوام آورد. در این دوره نیز دیلمیان مهم‌ترین بخش سپاه علویان را شکل می‌دادند (حسنی،۷۷؛ الناطق بالحق،۹۹) اما موانع همچنان پا برجا بود و از گزارش‌های منابع بر می‌آید که علویان قادر نبودند نظام اداری و مالی منسجمی را شکل دهند. ناصر کبیر که به امور شرعی بسیار مقید بود، سعی داشت شیوهٔ زکات گیری را جایگزین گردآوری خراج نماید. او در سال‌های تکاپو برای احیای حکومت علویان، به طور محدود دست به مسافرت در قلمرو جستان بن وهسودان تا سپید رود زد و به گردآوری عشر و صدقات پرداخت. چون این خبر به گوش جستان رسید با او از در جنگ در آمد. دیلمیان جانب ناصر کبیر را گرفتند و سرانجام جستان مجبور به اطاعت و بیعت با ناصر کبیر شد(صابی، ۲۳-۲٤) البته ابن‌اسفندیار در گزارشی متفاوت

می‌نویسد مردم تبدیل خراج به ده یک را نپذیرفتند و ناصر کبیر آن را«به همان قرار قدیم بگذاشت» (ابن اسفندیار، ۲۷۰/۱). ناصر کبیر تا سال ۳۰٤ق حکومت کرد و در این سال در سن ۷٤ سالگی در گذشت (الناطق بالحق،۹۹؛ بخاری،۵۳) ناصر کبیر به امور معنوی بیش از امور حکومتی توجه داشت به طوری که برخی منابع نوشته‌اند او در مدت حکومت خویش آجری روی آجر قرار نداد. چون به شهر آمل وارد شد، دار الاماره و قصرها در حال ویرانی بود. از او خواستند به تعمیر آنها اهتمام ورزد، اما او پاسخ داد برای تخریب آمده‌ام و نه عمارت و تجدید. او دستور داد پس از وی نیز به تعمیر دارالاماره نپردازند(حسنی، ۷۵). این گونه رفتارها سبب می‌شد او از پس تعهدهای مالی که در برابر قبایل گیل و دیلم به عهده گرفته بود بر نیاید. بدین سبب آنان از وی بریدند و برای مدت کوتاهی پسر عموی وی، حسن بن قاسم، را به حکومت برداشتند، اما افرادی مانند لیلی بن نعمان دوباره وی را به حکومت برداشتند(صابی،٤٤؛ ابن اسفندیار،۲۷٤). این دخالت‌ها می‌تواند نشان افزایش نقش دیلمیان و گیلانیان در امور و گام برداشتن آنان در راه کسب قدرت باشد. پس از ناصر کبیر، حسن بن قاسم مشهور به داعی صغیر به حکومت رسید. او در زمان حیات ناصر و با وجود مخالفت فرزندان ناصر، کارهای سیاسی و فرماندهی سپاه را بر عهده داشت(ابن‌اسفندیار،۲٦۷/۱-۲٦۹، ۲۷۲و۲۷٦). یکی از مشکلات اساسی حسن بن قاسم آن بود که از طرف یکی از فرزندان ناصر کبیر به نام ابوالقاسم جعفر به رسمیت شناخته نمی‌شد و پیوسته با او درگیری داشت. ابوالقاسم جعفر به محمد صعلوک، حاکم به رسمیت شناخته شدهٔ خلیفهٔ عباسی در ری، پیشنهاد اتحاد کرد تا شعار و علم را به سیاه تبدیل و خطبه و سکه به نام امیر سامانی نماید و به کمک آنان طبرستان را از حسن بن قاسم بازستاند. او برای مدتی بر آمل چیره شد اما ظلم و ستم و اخذ خراج ظالمانه موجب گرویدن دوبارهٔ مردم به حسن بن قاسم شد(همو، ۲۷٦/۱). حسن بن قاسم پس از آن‌که دوباره قدرت را با کمک گیل و دیلم به چنگ آورد در صدد توسعهٔ قلمرو

خویش برآمد. او سپاهی از دیلمیان را به سرداری فرمانده معروف خود لیلی بـن نعمـان دیلمی به سوی قلمرو سامانیان اعزام کـرد. آنـان در راه بـه غـارت شـهرهایی همچـون دامغان پرداختند. پیشروی آنان تا مرو زنگ خطری جدی برای سـامانیان بـود. سـامانیان در واکنشی که جدیت آن از تعداد انبوه سپاه و فرماندهان برجسته آن درک می‌شود، این سپاه و فرمانده آن را در سناباد طوس در حصار گرفتند و قتل عام کردند مگـر تعـدادی که امان طلبیدند(صابی،٤٤-٤٦) و عده‌ای نیز که به گرگان عقب نشسته بودند بـه اتهـام توطئه علیه داعی صغیر به قتل رسیدند(ابن اسفندیار، ٢٧٨/١). این شکست سخت سـپاه علویان و بی‌آذوقگی ایام محاصره در مشهد مانند بسیاری از دیگـر شکسـت‌هـای سـپاه علویان، عدم برنامه ریزی در تدارکات را نمایان مـی‌سـازد. حسـن بـن قاسـم چـاره‌ای نداشت مگر این‌که از راه پرداخت و تقسیم پولی که گاه از مصادره بـه دسـت مـی‌آورد، مزدوران دیلم و گیل را به خود وفادار سازد (همو، ١/ ٢٨١-٢٨٢) و البته این مصادره‌ها بر نارضایتی‌ها نیز می‌افزود. در حدود سـال٣١١ق بـار دیگـر بـین حسـن بـن قاسـم و ابوالقاسم جعفر و پدر زنش، ابوالحسین(فرزندان ناصـر کبیـر) اخـتلاف افتـاد. اولـی از گیلان و دومی از گرگان علیه وی شوریدند. اما چون ظلم آنان بر مردم از حد گذشـت، دوباره به حسن بن قاسم روی آوردند (همـو، ٢٨٥/١-٢٨٦). بـا ایـن همـه ابـوجعفر از کوشش علیه حسن بن قاسم باز نماند و بـار دیگـر آمـل را گرفـت. ظلـم و سـتم او و عواملش از گیل و دیلم بر رعایا چنان بود که روزی مردم شهر شـورش کـرده، پـس از این‌که بسیاری از دوطرف کشته شدند، آنهـا را بیـرون راندنـد و آن‌هـا در بیـرون شـهر لشکرگاه ساختند(همو، ٢٨٩/١).

٣-١. پیدایش آل بویه در صحنه سیاسی

در سال‌های آغازین دههٔ دوم سدهٔ چهارم، درگیری‌های خانوادگی میان علویان زیـدی و ظلم و ستم بر مردم، فضای قدرت‌گیری برخی از سرداران دیلمـی و گیلانـی را فـراهم کرد و خواهیم دید که تلاش آنان برای به‌دست‌گیری قدرت منجر به کشته شدن حسـن

بن قاسم در سال ۳۱٦ق می‌شود و در نهایت راه را برای حکومت‌های دیلمی هموار می‌سازد. مثلاً در سال ۳۱۲ق و درخلال درگیری‌های علویان با یکدیگر، ماکان بن کاکی و حسن فیروزان، کودکی از علویان را که اسماعیل نام داشت به حکومت برداشتند و ابوعلی ناصربن محمد را که مردم با وی بیعت کرده بودند از پادشاهی به زیر کشیدند. این ماجرا نشان می‌دهد که هنوز دیلمیان خود را وابسته به نفوذ معنوی علویان می‌دیده‌اند. ماکان کاکی برادر خود ابوالحسین را به جاجرم و مناطق غربی خراسان فرستاد. ظاهراً در این هنگام علی بن بویه با چهارصد تن از مردان خویش و از سوی حسن بن قاسم و یا فرزندان ناصر کبیر و یا یکی از علویان دیگر در این نواحی حکومت می‌کرده است. ابوالحسین کاکی با او جنگید. سپاه علی بن بویه به ابوالحسین پیوستند و علی بن بویه را گرفتند(همو، ۲۸٦/۱–۲۸۷). این اولین باری است که نام علی بویه(۲۷۸– ۳۳۸ق) به‌عنوان فرمانده در منابع می‌دیده می‌شود. ماکان که قصد کرده بود ابوعلی ناصر را بکشد با مخالفت اسفار بن شیرویه و علی خورشید روبه رو شد. آنان به ابوعلی پیوستند (همو، ۲۸۷/۱). ابوعلی ناصر به کمک اسفار، برادر ماکان را کشت و از طریق تطمیع سرداران ماکان، او را نیز شکست داد و در آمل به تخت نشست. او پادشاهی «سایس و مطاع و با شکوه و وقار بود و در دل خاص و عام مهیب و محتشم»(همو، ۲۸۸/۱). اما بسی بر نیامد که از اسب افتاد و مرد (همو، ۲۸۹/۱). ماکان از داعی که به کوهستان پناه برده بود، درخواست کرد که علیه اسفار و ابوجعفر، پادشاه جدید، قیام کند. اما ابوجعفر پیشدستی کرد و برخی از مردم آمل را که با ماکان رابطه داشتند به قتل رساند. اسفار از این فرصت سود جست و ابوجعفر را خلع و خود در ساری به تخت نشست. ماکان هم با شکست دادن ابوجعفر، داعی را از گیلان به آمل آورد. مردم خرسند شدند و به ماکان و داعی پیوستند. اسفار بن شیرویه گریخت و اصفهبد شروین نیز از کوهستان خود کناره گرفت. این در حالی بود که نصربن احمد سامانی نیز در رأس سپاهی سی هزار نفره از بخارا رهسپار شده بود تا طبرستان و

مناطق غربی ایران را ضمیمه قلمرو خود نماید (بخاری، ***سرالسلسله***،٥٤؛ ابـن اسـفندیار، ۲۹۰/۱). حملهٔ سپاه سامانی برای مدتی کوتاه به اتحاد ماکان، داعی و اسفار انجامید. امـا چون نصربن احمد در کوهستان به دام داعی افتاد، با تقبل پرداخت بیست یا سـی هـزار دینار عقب نشست (همو، ۲۹۱/۱؛ ابن اثیر، ذیل سال۳۱٤ق). اتحاد از هم گسست. بـین اسفار و داعی از سویی و ماکان در سوی دیگر جنگ شعله کشید. اسفار با آن‌که نیرویی مرکـب از هفـت هـزار تـرک و دیلـم داشـت در آمـل از ماکـان شکسـت خـورد(ابـن اسفندیار،۲۹۱/۱). سرانجام در یکـی از همـین درگیـری‌هـا بـود کـه یکـی از سـرداران اسفاربن شیرویه که مرداویج گیلی خوانده می‌شـد داعـی صـغیر را در ۳۱٦ق بـه انتقـام خون دایی خود، هروسندان رییس گیل‌ها (مقـ . ۳۰۷ق)، به قتل رساند.

نویسندگان معاصر، قتل حسن بن قاسم علوی بر دست اسفاربن شیرویه و سـردار او را به منزلهٔ انتقال حکومت به دیلمیان تلقی کرده‌اند(حمزهٔ اصفهانی،۲۱٦). زیرا اسـفار بن شیرویه رهبری قبیلهٔ دیلمی ورداد آوندان را بر عهـده داشـت (همـو،۲۱۷). در ایـن تاریخ نقش دولت علویان در ظاهر به پایان می‌رسد اما از آن‌جا کـه نیروهـای دیلمـی و گیلی به میدان آمده توسط آنان هنوز به نقش‌آفرینی ادامـه مـی‌دادنـد، نـاگزیر از آوردن نقش آنان در تحولات تا روی کار آمدن آل‌بویه هستیم. از سویی یادآوری رفتار آنان بـا مردم نشان خواهد داد که آل‌بویه چه نقشی در تعدیل رفتار سپاهیان و به‌ویـژه دیلمیـان با مردم و نیز چگونگی کنترل خواسته‌های مالی آنان داشته‌انـد و چگونـه وفـاداری‌هـای شکنندهٔ آنان را به سوی خود جلب کرده‌اند.

چنین گمان می‌رود که اسفاربن شیرویه برای تثبیت وضعیت خود در مقابل داعـی صغیر و ماکان بن کاکی ناچار از توسل به سـامانیان و بهـره‌گیـری از کمـک آنـان بـوده است(ابن اسفندیار،۲۹۱-۲۹۲) و حتی اعلام کرده بود که از سوی سامانیان فرمـان مـی-راند(حمزهٔ اصفهانی،۲۱۷؛ مسـعودی،۲۸۲/٤). یکـی از دلایـل دیگـر کنـار آمـدن او بـا سامانیان آن بود که ترس آن داشت که سپاهش به سامانیان بگرونـد (مسـعودی۲۸۱/٤).

اسفار به زودی به مناطق جنوبی البرز یعنی شهر ری و نواحی اطراف لشکر کشید تا بـر منابع این نواحی دست یابد. ماکان کاکی نیز از ری به طبرستان گریخت و بـرآن مسـلط شد. اسفار در ری تحصیل مال کرد و لشکر را خشنود گردانید و برای جنگ بـا ماکـان، دوباره به طبرستان رفت. ماکان از او گریخت و به دیلمان رفت. اما سرانجام توافق شـد که آمل از آن ماکان باشد. واکوشی ترک، جانشین اسفار در ری، بر مردم ظلمها کرد لـذا اسفار خود برگشت. واکوشی گریخـت. ماکـان دوبـاره همـه طبرسـتان را گرفـت(ابـن اسـفندیار، ۲۹۲/۱–۲۹۳). سـختگیری‌هـای اسـفار بـن شـیرویه و بـه‌ویـژه کشـتار و خشونت‌های او در قزوین با مردم به بهانهٔ همکاری آنان با نیروهای اعزامی خلیفه و نیز توهین‌های وی به شعائر دینی (مسعودی،۲۸۱/٤؛ مسـکویه، ۲۳۲/۵) سـبب شـد پایگـاه خود را حتی نزد نظامیان از دسـت بدهـد. مسـعودی مـی‌نویسـد: او کـه ری، جرجـان، قزوین، ابهر، قم، همدان و کرج (فضاهای جدید برای دیلمیان) را در دسـت داشـت، در ابتدا به نام سامانیان خطبه می‌خواند، اما چون سپاهش فراوان شد و کارش بـالا گرفـت، علیه سامانیان طغیان کرد. او مسلمان نبود. تصمیم گرفـت بـرای خـود تـاجی بسـازد و تختی از طلا درست کند و با سامانیان بجنگد. مقتدر، هارون بن غریب را به نبرد با وی اعزام کرد. بین آن دو درگیری‌های فراوانی روی داد. مرداویج، سردار وی که از سوی او و برای به اطاعت آوردن سلار فرمانروای آذربایجان به آن‌جا رفته بود، بر ضد اسـفار بـا سلار از در اتحاد و سوگند در آمد. چون به نزدیک اسـفار رسـید بـه سـرداران او نامـه نوشتند وآنها را به سوی خویش خواندند. سرداران هم که از اسفار رنجیده خاطر بودند، او را رها کردند و مرداویج او را شکست داد و اموال او را تصرف کرد و چندی بعد بـر او دسـت یافـت و او را کشـت (مسـعودی،٤/٤–۲۸۲؛ ابـن اسـفندیار،۲۹۵/۱). حمـزهٔ اصفهانی این واقعه را به انتقـال موقـت حکومـت بـه گیلانیـان تعبیـر مـی‌کنـد (حمـزهٔ اصفهانی،۲۱۷). مرداویج نیز ناچار بود خواسته‌های سـپاه را بـر آورده سـازد. او پـس از دست‌یابی بر خزانهٔ اسفار، به سرداران و سپاهیان جیره و جایزه داد. چون خبر پرداخـت

مقرری درخور توسط او پراکنده شد بسیاری از مردم شهرها رو به سوی او نهادند و سپاهش بزرگ شد و کارش استواری یافت. چون آن ولایت که مرداویج داشت برای او کافی نبود و اموال آن نیاز سپاه را برآورده نمی‌ساخت بنابراین سرداران خود را به سوی قم، کرج ابودلف، برج، همدان، ابهر و زنجان فرستاد (مسعودی،٢٨٤/٤). برادرزادهٔ خود را نیز به سوی مردم همدان فرستاد، اما لشکر اعزامی خلیفه با کمک مردم همدان، او و چهار هزار سپاهی او را از گیل و دیلم کشتند. مرداویج به همدان لشکر کشید و سپاه او سه روز شمشیر، زوبین و خنجر (سلاحهای ویژه دیلمیان) بر مردم نهادند و خلق زیادی را کشتند. علان قزوینی را به دینور فرستاد و او نیز تعداد زیادی را در آن شهر کشت و تعدادی از جوانان شهر را به اسارت گرفت. سپاه مرداویج تا حلوان که سرحد جبال و عراق بود راندند و اموال بسیاری به غنیمت گرفتند (مسعودی،٢٨٥/٤-٢٨٦). مرداویج خود به اصفهان تاخت. مسعودی، مورخ همزمان این حوادث، تعداد سپاهیان او را در هنگام حرکت به سوی اصفهان و بدون در نظر گرفتن آنانی که به سوی ری، قم، همدان و یا دیگر ولایات فرستاده بود٤٠ یا ٥٠ هزار به‌شمار آورده است(همو،٢٨٧/٤). هر چند باید در این گزارش‌ها با دیدهٔ احتیاط نگریست، اما مسلّم است که خلاء قدرت به‌طور کامل در غرب ایران و عراق در حال نمایان شدن بود (برای نمونه ر.ک. بوسه،٢١٧ به بعد و وقایع‌نامه‌های مختلف مانند ابن اثیر ذیل سال-های ٣١٧ تا ٣٣٤ق) و تعداد نیروهای سرگردانی که به مزدوری در سپاه سردارانی مانند مرداویج روی می‌آوردند، هر لحظه در حال افزایش بود چرا که قدرت به این سرداران رو آورده بود. این نیروها به مدیریت صحیح مالی و امکانات نظامی و آذوقه نیاز داشتند. مسلّم است که بخش زیادی از این نیروها دیلمی بودند و با گسترش تحرک و اسکان این نیروها در نقاط مختلف، زمینه مناسب برای پیوستن آنان در آینده‌ای نه چندان دور به برادران بویهی رقم می‌خورد. مرداویج که گویا دارای تمایلاتی باستان-گرایانه بود تاج و تختی زرین فراهم کرد و درصدد بر آمد به بغداد لشکر کشد. اما

بدرفتاری او با ترکان سپاهش موجب شد او را در حمامی در اصفهان به قتل رسانند (مسعودی،۲۸۷/٤). مسعودی شمار ترکان سپاه او را چهل هزار نفر ذکر کرده است (همو،۲۸۸/٤) این تعداد شاید اغراق آمیز باشد اما یکی دیگر از مشکلات حکومت‌های این دوران یعنی نامتجانس بودن سپاه را روشن می‌سازد. مدت حکومت مرداویج از اواخر ذی‌قعده۳۱۹ق تا زمان مرگش در ۳۲۱ق یک سال و سه ماه بود (حمزه اصفهانی،۲۱۷). با کشته شدن او«بانک برآمد و سپاه پراکنده کشت. مردم یکدیگر را غارت می‌کردند. خزاین به چپاول و اموال به غارت رفت. آن‌گاه دیلمیان و گیلانیان به خود آمدند و گردآمده و رای زدند و گفتند اگر چنین پراکنده باشیم و ما را رهبری نباشد که اطاعت او کنیم نابود خواهیم شد و یک سخن شدند که با وشمگیر، برادر مرداویج، بیعت نمایند. آنگاه پس از آن‌که بسیاری از سپاه پراکنده شده بودند، با وشمگیر بیعت کردند و او بسیاری از اموالی را که بر جای مانده بود بر آن‌ها پخش کرد و نیکی نمود. پس از آن در ری فرود آمد» (مسعودی،۲۸۸/٤). از این گزارش وابستگی سپاهیان به فرمانده خود به خوبی هویداست. اگر آنان بر سرداری گرد نمی‌آمدند به گفتهٔ خودشان با نابودی روبه رو می‌شدند. این نقل قول، مطلب دیگری را نیز مشخص می‌سازد که عبارت از این است که افراد زیادی در این زمان فقط به طور حرفه‌ای کار نظامی انجام می‌داده‌اند و حیاتشان بسته به این کار بوده است. همان‌طور که گفته خواهد شد مرداویج سردارانی را برای اداره یا تصرف به مناطق جدید اعزام کرده بود. یکی از این افراد علی بویه بود که نامزد حکومت کرج ابودلف گشت. مرداویج که به او ظنین شده بود، دستور بازگشت او را داد اما علی امتناع ورزید. مرداویج در صدد سرکوب او برآمد اما مرگ امانش نداد. پس از کشته شدن مرداویج بخشی از سپاه او به علی بویه و گروهی به رهبری بجکم پس از اخذ خراج از دینور و کسب اموال فراوان به خلیفه عباسی در عراق پیوسته بودند (همانجا).

شرایطی که در بالا به توصیف آن پرداخته شد شرایطی دوگانه بود که علی بویه در آن رشد کرد و تجربه اندوخت. بنابراین رشد بنیانگذاران حکومت آل بویه در چنین فضایی از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است. با آن که آنان در دورۀ علویان به تشیع گرویده بودند اما گمان می‌رود به تجربه، سیاست‌های تندروانۀ علویان و زیاریان را در مقابله با عباسیان و نفوذ معنوی آنان ناکارآمد یافتند و به همین دلیل با آن‌که بر خلیفه دست یافتند اما نهاد خلافت را در مسیر هدف‌های خود حفظ کردند و به گفتۀ کاهن میان شیعیان و سنیان موازنۀ قدرت ایجاد کردند (Cahen,1352). بی‌گمان نظام طایفه‌ای و مرکز گریز رشد یافته در شمال ایران از سال‌های پایانی دولت ساسانیان و سده‌های پس از آن تا برآمدن آل بویه سبب اصلی عدم تمرکزی گردید که از آغاز حکومت آنان در سه منطقۀ ری، شیراز و بغداد رخ نمود و مشخصۀ متمایز کننده آن از دیگر حکومت-های ایران پس از اسلام گردید. تمرکزگریزی پس از مرگ عضدالدوله (٣٧٢ق) نیز در پرتو همین اوضاع سیاسی،اجتماعی و اقتصادی پیش‌گفته قابل تحلیل است. برخی بر این عقیده‌اند: از آن‌جا که حکومت بویهیان حکومتی کاملاً نظامی بود (بوسه، ١١٩) و امیران بویهی نتوانستند نگرش خود را که جنبۀ نظامی‌گری بر آن مسلط بود تغییر دهند، از ماجراجویانی نظامی به صورت حاکمانی مستقر در نیامدند(Bosworth, 158). همو می‌نویسد: مسألۀ پرداخت مواجب سربازان، پیوسته امیران بویهی را نگران می‌داشت. اگر آنان سرزمین‌هایی را که در عراق و ایران غربی به تصرفشان درآمده و در زمان اوج خلافت عباسیان به‌شکوفایی رسیده بود و نظام اداری پیچیدۀ این مناطق را که با افراد سامان دهندۀ آن به میراث برده بودند، به خوبی مورد توجه قرار می‌دادند و از این منابع به‌درستی بهره‌برداری می‌شد و توسعه می‌یافت، نیازهای نظامی‌شان برطرف می‌شد. اما به‌طور مثال همان‌طور که مسکویه روایت می‌کند ابن‌عمید، وزیر بزرگ، از انجام اصلاحات مورد نظر خود از آن‌روی ناتوان ماند که اربابش رکن‌الدوله با آن‌که بر بسیاری از دیلمیان برتری داشت هنوز هم دارای خوی چپاول‌گرانه بود و نسبت به

رعایای خود و منافع اقتصادی و اجتماعی درازمدّت قلمرو خویش توجه چندانی نداشت. او تنها بدان می‌اندیشید که به سربازان خود مرتب حقوق بدهد و آن‌ها را راضی نگه دارد (Boworth, 159). البته همان‌گونه که برخی پژوهشگران غربی به خوبی دریافته‌اند و در بالا نیز اشاره شد ساختاری که به آن پرداختیم تأثیرهای غیر قابل انکار و بسیار ریشه‌داری بر بویهیان گذاشت اما به نظر می‌رسد باسورث با این که در آغاز نوشتهٔ خود از بدبینی منابع نسبت به آل‌بویه می‌نالد در این جا خود بدام آن افتاده است. از این نکته نباید غفلت کرد که آل‌بویه در مقایسه با حکومت‌های همزمان خود مانند صفاریان و زیدیان به مراتب بهتر از امکانات سود جستند و به دست‌آوردهای قابل توجهی نیز دست یافتند که در غرب ایران تأثیراتی روشن بر جای نهاد که پرداختن به آن فرصت دیگری می‌طلبد. مثلاً آنان دست کم در دورهٔ قدرت خود تا حد زیادی از خشونت نظامیان زیر دست خود در مقایسه با خودسری‌هایی که در دورهٔ علویان و اسفاربن شیرویه و مرداویج به‌خرج می‌دادند کاستند و کارها را به دست دانشمندانی مانند ابن‌عمید و صاحب بن عباد سپردند. شاید بتوان گفت که ساخت و سازهایی که در دوره آنان شروع شد علاوه بر آن‌که مانند دیگر هنرهای عهد آنان متأثر از دید مذهبی و غیرمحافظه‌کارانه آنان (در برابر مذهب اهل سنت) بود (گالدیری، ۱۸-۱۹) مبنایی برای معماری حکومت‌هایی مانند سلجوقیان گردید. مهمترین شاهد این ادعا برگزیده شدن اصفهان به عنوان پایتخت سلجوقیان بود، شهری که در زمان آل‌بویه بسیار مورد توجه بود و ساخت و سازهایی مهم و از جمله مسجد جمعه در آن صورت یافته بود (همو،۳۲و ۴۸- ۵۰).

این فرایند خود برآیندی از یک سلسله تحولات بطیء بود که «روی متحده» آن را در قالب وفاداری‌های فردی و گروهی و روابط پدرخواندگی و دست پروردگی (مولا و غلامی) به بررسی نشسته نشان داده است که در جامعه آن روز ایران به‌ویژه میان فرماندهان و نظامیان، روابطی ویژه بر مبنای سودرسانی افراد فرادست به فرودست

پدیدار شد و به بر آمدن اشخاصی از نظامیان از طریق وفاداری فرودستان می‌انجامید اما این آل‌بویه بودند که توانستند به صورتی ویژه از این نظام بهره برند و حکومتی به مراتب پایدارتر تشکیل دهند (Mottahedeh, chapters2 and 3.) علی عمادالدوله از همان آغاز به اهمیت ایجاد ارتباط مطلوب با زمین‌داران و اشراف به خوبی واقف بود و می‌دانست که وجود آنان برای جلب مردم و نیز استفاده از سرمایهٔ آنان در تأمین نیازمندی‌های سپاه بسیار کارساز است. از نمونه‌های مهم زمینداران برجسته‌ای که علی در آغاز با او مرتبط شد و او نیازمندی‌های سپاهش را در برابر دیگر مدعیان برآورده ساخت ابوطالب زید بن علی نوبندگانی در شهر نوبندگان فارس (حدود۳۲۲ق) بود (مسکویه،۳۹٦/۱) که شاید همان‌طور که از نامش پیداست زیدی بوده است اما گمان می‌رود یکی از دلایل همکاری او با علی امید به ایجاد دولتی پایدار برای برقراری امنیت در امور اقتصادی بوده باشد. احمد معزالدوله نیز با این‌که زمیندار مشهوری به نام یحیا شوشی پیشتر در هنگام پیشروی او به سمت عراق با نیروهای خلیفه و بریدیان بر ضد وی همکاری کرده بود با او روابط نیکویی برقرار کرد و پیشکار وی یعنی مهلبی را به دبیری خود و بعدها به وزارت برگزید (متحده)

نتیجه

آل بویه که از دیلمیان برآمدند و خود حکومتی نسبتاً پایدار را در ایران شکل دادند، در سال‌های پیش از دست‌یابی به حکومت، در منطقه‌ای رشد کردند که پیوسته در دست حکومت‌های گوناگون دست به دست می‌شد. شرایط جغرافیایی و بومی منطقهٔ دیلم به طور خاص و شرایط مناطق شمال ایران به طور عام مبنایی برای شروع قدرت‌گیری برادران بویه شد. آنچه بیش از همه دیلمیان را بیش از پیش درگیر مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ورود آنان به صحنه‌های گسترده‌تر ساخت، شکل‌گیری نظامی به نام علویان طبرستان بود که وجه تمایز آن با دیگر حکومت‌ها دشمنی با خلفای عباسی

بود، اما نتوانست شرایطی (به‌ویژه مالی) را برای دوام خود فراهم آورد. با توجه به آنچه در مقاله آمد علت این مسأله را در درجهٔ اول می‌توان به وابستگی آنان به نیرویی بیگانه یعنی دیلمیان دانست که همواره درصدد کسب منافع خود بودند و با این نظام سیاسی همراه و درآمیخته نشدند. همین مسأله پایهٔ مشکلات دیگر علویان گردید. آنان از گسترش پایدار مرزهای خود به مناطق جنوبی البرز که راه‌های مهم تجاری (مانند جاده ابریشم) از آنها می‌گذشت ناتوان ماندند. البته بخشی از این ناتوانی به دلیل آن بود که قدرت‌هایی مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان و نیروهای اعزامی خلیفه در این زمان اقتدار بیشتری داشتند و مانع راه علویان بودند در حالی که از بخت خوش بویهیان برخی از بین رفتند و برخی در حال احتضار بودند. تقاضاهای مکرر سپاهیان مزدور و سودجویی آنان و درگیری‌های خانوادگی در میان علویان، آنان را از پی افکندن نظامی اداری و برنامه‌ریز بازداشت و آنان به خاطر وجود تناقضات فکری با نظام اجتماعی منطقه هرگز قادر به ایجاد ساختار اقتصادی و منابع پایدار نشدند. بنابراین دولت آنان همواره از لحاظ مالی در وضعیتی شکننده قرار داشت و برای تأمین خواسته‌های روزمرهٔ خود ناگزیر بود حالتی تهاجمی داشته باشد. این خود سبب افزایش تضادهای محلی و منطقه‌ای شد که گزارش‌های اندکی از آن بر جای مانده و در برخورد ناصر کبیر با واقعیت‌های ریشه‌دار منطقه نمونه‌های آن آمد که البته به برآشوباندن مخالفان کمک می‌کرد. هجوم‌های گاه و بیگاه روس‌ها و ترکان را نیز نباید از یاد برد. این اوضاع آشفته و سلطهٔ نظامی‌گری و مهاجرت عوامل انسانی سبب می‌شد منابع اقتصادی منطقه تحت کنترل علویان در بخش‌های صنعتی، بازرگانی و کشاورزی دچار آسیب‌های جدی شود. همین وضعیت در حکومت‌های زودگذر اسفار بن شیرویه و مرداویج نیز ادامه یافت و از تعامل درست نیروی انسانی و شرایط محیطی پیشگیری کرد. این اوضاع بی‌آنکه در آن اغراق و بزرگنمایی صورت گیرد باید به عنوان بخشی از میراثی که نصیب حاکمان دیلمی آل بویه شد و نیز به‌عنوان درآمدی بر ساختار اقتصادی آل

بویه مورد مداقه قرار گیرد تا راهکارهای آل بویه برای برون رفت از این شرایط و میزان توفیق یا عدم توفیق آنان روشن‌تر گردد. منابع و برخی قراین نشان می‌دهند که برادران بویه با توجه به چنین زمینه‌ای کوشیدند از راه‌های گوناگون، تعادلی میان خواسته‌های نامحدود نظامیان و مردمان قلمرو خود به‌وجود آورند. آنان به سرعت قلمرو خود را به مناطق مختلف گسترش دادند و تا حدی به ویژه در زمان عمادالدوله از خشونت‌های زمان مرداویج و اسفار کاستند. همچنین از طریق مشارکت دادن بزرگان محلی و منطقه‌ای و در نظر گرفتن منافع آنان، تسکین احساسات مذهبی و اهدای اقطاعات گوناگون که شاید به زعم حاکمان بویه بخشی از کارکرد آن می‌توانست کاستن از تحرک همواره نظامیان و مشارکت آنان در امور کشاورزی باشد و نیز ایجاد امنیت و توسعه راه‌های بازرگانی و تلاش در جهت غلبه بر مشکلات کشاورزی و برقراری مقرری‌های ثابت تر برای سپاهیان و تقویت جایگاه دیوانسالاران در مقابل نظامیان، تا اندازهٔ زیادی در ایجاد ساختار اقتصاد پیشروتری به ویژه تا پایان حکومت عضدالدوله کامیاب شدند که پرداختن به ابعاد گوناگون آن مجالی گسترده‌تر می‌طلبد.

کتابشناسی

ابن‌اسفندیار کاتب، بهاءالدین محمدبن‌حسن، ***تاریخ طبرستان***، تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابخانهٔ خاور، ۱۳۲۰ق.

ابن‌اثیر،عزالدین علی‌بن‌محمد، ***الکامل فی‌التاریخ***، ترجمهٔ حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر، بی‌تا.

ابن‌حوقل، ***صورة الارض***، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳٤٥.

ابودلف، مسعربن‌مهلهل، ***سفرنامهٔ ابودلف در ایران***، ترجمهٔ سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، زوار، ۱۳٥٤.

اصطخری، ابی‌اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، ***مسالک و ممالک***، چاپ دخویه، تهران، (افست) کتابخانهٔ صدر، بی تا.

بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله، ***سر السلسلة العلویة***، نجف، انتشارات حیدریه، بی تا.

بوسه، هیربرت، «ایران در عصر آل‌بویه»، ***تاریخ ایران کمبریج***، ج٤ (از اسلام تا سلاجقه)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر.

بیهقی، ابوالحسن علی‌بن‌زید، ***تاریخ بیهق***، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۱۷.

ـــــــ ـــــــــــ ***لباب الانساب و الالقاب***، به کوشش السید مهدی الرجایی، قم، منشورات مکتبة آیه‌الله النجفی المرعشی، ۱٤۱۰ق.

پرتو، افشین، «در جستجوی خاستگاه بویهیان»، ***گیله‌وا***، ش.٦و۷، ۱۳۷۱.

ترکمنی آذر،پروین، ***دیلمیان در گستره تاریخ ایران*** (حکومت‌های محلی، آل زیار، آل بویه)، تهران، سمت، ۱۳۸٤.

التنوخی،القاضی ابی‌علی محسن‌بن علی‌بن محمد، ***نشوار المحاضره و اخبار المذاکره***، بیروت، دارالکتب‌العلمیه، ١٤٢٤ق.

الحسنی، ابی العباس، ***المصابیح در اخبار ائمه زیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان***، به کوشش، فیلفرد مادیلونغ، بیروت، المعهد الألمانی للأبحاث الشرقیه، ۱۹۷۸م.

شاپور شهبازی، علیرضا، «ارتش در ایران باستان»، ***مجلهٔ باستان شناسی و تاریخ***، سال۱۰، ش.۲، ۱۳۷۵.

الصابی، ابراهیم‌بن‌هلال، «المنتزع من الجزء الاول من الکتاب المعروف بالتاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه»، ***اخبار ائمه زیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان***، به کوشش، فیلفرد مادیلونغ، بیروت، المعهد الألمانی للأبحاث الشرقیه، ۱۹۷۸م.

قمی، محمدبن‌حسن، ***تاریخ قم***، ترجمهٔ حسن‌بن عبدالملک قمی، به کوشش سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، توس، ١٣٦١.

کبیر، مفیض الله، ***آل‌بویه در بغداد***، ترجمه مهدی افشار، تهران، رفعت، ۱۳۸۱.

کرمر،جوئل‌ل، ***احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه***، ترجمهٔ سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.

کسروی، احمد، ***شهریاران گمنام***، تهران، جامی،۱۳۷۹.

گالدیری، اوژینو، ***مسجد جمعه اصفهان در دوره آل‌بویه***، ترجمهٔ حسینعلی سلطانزادهٔ پسیان، بی جا، سازمان ملّی حفاظت آثار باستانی ایران، بی‌تا.

گلشنی، عبدالکریم، «گیلکان و دیلمیان در ارّان»، ***گیله‌وا*** (ویژهٔ تاریخ)، ش ٤٠ و ٤١، اردیبهشت١٣٧٦.

گیزلن، ریکا، «اقتصاد عصر ساسانی»، ***جامعه و اقتصاد عصر ساسانی***، ترجمه حسین کیان‌راد، تهران، سخن، ۱۳۸۵.

مستوفی قزوینی، حمدالله، ***تاریخ گزیده***، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهـران، امیـر کبیر، ۱۳۶۲.

مسعودی، حسین‌بن‌علی، ***مروج الذهب***، قم، منشورات دارالهجره، بی تا.

مسکویه، ابوعلی، ***تجارب الامم***، ترجمه علینقی منزوی، تهران، توس، ۱۳۷۶.

مقدسی،ابوعبدالله محمدبن احمد، ***احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم***، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

مینورسکی، ولادیمیر، ***فرمانروایی و قلمرو دیلمیان***، ترجمـه جهـانگیر قـائم‌مقـامی، بررسی‌های تاریخی، سال یکم، ش۱و۲(۱۳۹-۱۶۲)و ش٤(۱۲۱- ۱۲۸)

حدودالعالم من‌المشـرق الی‌المغرب، به کوشش منوچهر سـتوده، تهـران، طهـوری، ۱۳۶۳.

الناطق بالحق، ابی طالب، «کتاب الافادة فی تاریخ ائمة السّادة»، ***اخبار ائمة زیدیة فـی طبرستان و دیلمان و جیلان***، به کوشش، ویلفرد مادلونـگ، بیـروت، المعهـد (الألمـانی للأبحاث) الشرقیه، ۱۹۷۸م.

نخجوانی، هندوشاه بن سـنجر، ***تجارب السلف***، بـه کوشـش عبـاس اقبـال، تهـران، طهوری، ۱۳٤٤.

هـاخ مـایر، کلایـوس یـو، «نامـه‌هـای شخصـی، مکاتبـات رسـمی؛ دیـوان انشـاء آل بویه»،ترجمه علی یحیایی، ***فصلنامه تاریخ اسلام***، سال نهم، بهار و تابستان، شـماره ۳۳-۳٤.

Bosworth , C. E., “Military Organisation under the Būyids of Persia and Iraq”, ***Oriens***, Vol.18, 1965.

Cahen, Cl.” Buwayhids or Buyids”, ***EI2***, (Leiden-New York) 1993 .

Donohue, John J., ***The Buwayhid Dynasty in Iraq 334H./945 to 403/1012 Shaping Institutions for the Future***,Brill, 2003.

Kabir, Mafizullah: ***The Buwayhid Dynasty of Baghdad*** ,Calcutta, 1964.

Minorsky, V., “Daylam”, ***EI2***, Leiden-New York, 1993.

Mottahedeh , Roy***, Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society*** (Princeton), 1980, repr. London/ Newyork. 2001.

Treadwell, Luke***., Buyid Coinage: A Die Corpus, 322 – 445A.H.*** , Oxford , 2001.